

Explaining the Kantian Notion of Respect in Light of Lacan's Concept of Voice, Eye and Gaze

Alireza Zamiri¹  | Ahmad Fazeli²  | Hassan Fatzadeh³ 

¹ Corresponding Author, Ph.D. Candidate of Philosophy, Qom University, Iran, Qom. Email: alireza.zamiri@yahoo.com

² Assistant Professor of Philosophy, Qom University, Iran, Qom. Email: ahmad.fazeli@gmail.com

³ Associate Professor of Philosophy, Zanjan University, Iran, Zanjan. Email: hfatzade@znu.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 10 October 2023

Received in revised form: 18
October 2023

Accepted: 06 November 2023

Published Online: 10 March
2024

Keywords:

respect, moral law, eye, voice,
superego

ABSTRACT

Philosophers have always looked for the relationship between motivation and moral obligation. For this purpose, Kant proposes a special feeling of respect and offers an interpretation of it that respect is defined as synonymous with morality; At the same time, this feeling is not of the other feelings and therefore not experimental. Rather, it is similar to the concept of anxiety in Lacan's dissimilarity with empirical feeling. The feeling of respect appears when the subject finds himself near the object (the moral law). Besides, in explaining this concept and the object of the moral law, Kant uses expressions such as Voice and Eye, which have a pathological strain (depending on feeling). On the one hand, the voice and Eye direct the moral agent to the moral law, and on the other hand it prevents the unreasonableness and dominance of the superego over the moral law by separating the fat voice from the pure statement. The subject's Eye at the moral law and the Gaze of the moral law at the subject is the closest interpretation to the feeling of respect that shakes the body of every wrongdoer. This is a completely pathological interpretation of morality and a special sense of respect.

Cite this article: Zamiri, A.; Fazeli, H. & Fatzadeh, H. (2024). Explaining the Kantian Concept of Respect According to the Concept of Voice, Eye and Gaze in Lacan. *Shinakht*, 16(89), 149-166.

<http://doi.org/10.48308/KJ.2023.233401.1197>





تبیین مفهوم احترام کانتی با توجه به مفهوم صدا، نگاه و خیرگی در لکان

علیرضا ضمیری^۱ | سیداحمد فاضلی^۲ | حسن فتحزاده^۳

^۱ نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری، دانشگاه قم، ایران، قم. رایانامه: alireza.zamiri@yahoo.com

^۲ دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه قم، ایران، قم. رایانامه: ahmad.fazeli@gmail.com

^۳ دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه زنجان، ایران، زنجان. رایانامه: hfatzade@znu.ac.ir

چکیده	اطلاعات مقاله
<p>فیلسوفان همواره به دنبال نسبت انگیزه عمل با الزام اخلاقی بوده‌اند. به این منظور کانت احساس خاص احترام را مطرح می‌کند و تفسیری از آن ارائه می‌دهد که احترام مترادف با اخلاق‌مندی تعریف شود، در عین حال که این احساس از جنس سایر احساسات و، در نتیجه، تجربی نیست، بلکه با مفهوم اضطراب در عدم‌مشابهت با احساس تجربی نزد لکان شباهت دارد.</p> <p>احساس احترام زمانی ظاهر می‌شود که سوژه خود را در نزدیکی ابژه (قانون اخلاقی) می‌یابد. به علاوه، کانت در تبیین این مفهوم و ابژه قانون اخلاقی از تعبیری چون صدا و نگاه استفاده می‌کند که دارای سویه پاتولوژیک (وابسته به احساس) است. صدا و نگاه از یک سو عامل اخلاقی را متوجه قانون اخلاقی می‌کنند و از سوی دیگر از نامعقولی و سلطه سوپرایگو بر قانون اخلاقی، با تفکیک صدای فربه از اظهار ناب، جلوگیری می‌کنند. نگاه سوژه به قانون اخلاقی و خیرگی قانون اخلاقی به سوژه نزدیک‌ترین تفسیر به احساس احترام است که تن هر خطاکاری را می‌لرزاند. این تفسیری سراسر پاتولوژیک از اخلاق‌مندی و احساس خاص احترام است.</p>	<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۱۸</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۷/۲۶</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۱۵</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۲/۲۰</p> <p>کلیدواژه‌ها: احترام، قانون اخلاقی، نگاه، صدا، سوپرایگو</p>

استناد: ضمیری، علیرضا و فاضلی؛ سیداحمد و فتحزاده، حسن. (۱۴۰۲). تبیین مفهوم احترام کانتی با توجه به مفهوم صدا، نگاه و خیرگی در لکان. شناخت، ۱۶(۸۹)، ۱۴۹-۱۶۶

DOI: <http://doi.org/10.48308/KJ.2023.233401.1197>



© نویسندگان

ناشر: دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

یکی از لوازم مهم اخلاق کانتی شکاف میان ساحت انگیزش و باور اخلاقی است. از نظر منتقدان، عدم توجه کافی به انگیزش اخلاقی به ظهور نوعی شیذوفرنی در اخلاق کانتی منجر شده است، به گونه‌ای که اگر از اشکال مختلف وظیفه‌گرایی دلایل مربوط به عمل سؤال شود، از پاسخ به آن باز می‌ماند و صرفاً وظایف تهی از انگیزش‌های عاطفی - احساسی را به مثابه منشأ عمل خود ذکر می‌کنند. نخستین بار استوکر اصطلاح شیذوفرنی اخلاق مدرن را به کار برد (Stokcer, 1976: 453-456). در شیذوفرنی اخلاق، شکافی میان الزام و انگیزش به وجود می‌آید.^۱ چرا این کار را انجام می‌دهم؟ (منشأ الزام) انگیزه من از انجام دادن کار چیست؟ (منشأ انگیزش) به عبارتی منشأ الزام با منشأ انگیزش در وظیفه‌گرایی کانتی خلط شده است. بر اثر این شیذوفرنی انسان محو می‌شود، سیستم اخلاق مدرن انسان را حذف می‌کند و قواعد را جای آن‌ها می‌نشانند و قواعد را مهم‌تر از انسان‌ها می‌دانند. به طور ویژه، این اشکال به اخلاق کانت وارد است. اما کانت تلاش کرده است که همچنان از نامشروط بودن قوانین اخلاقی دفاع کند و از عناصری در انگیزش اخلاقی استفاده کند که نافی پیشین بودن احکام اخلاقی نباشد. به علاوه، وی کوشیده است که منشأ الزام یعنی عمل مطابق قانون و منشأ انگیزش - یعنی سازوکار درونی که فاعل را قادر می‌گرداند که مطابق قانون اخلاقی عمل کند - از یکدیگر متمایز گردند. در واقع، می‌توان این گونه ادعا کرد که وقتی کانت در حال بیان شروط قانون اخلاقی است صرفاً در جایگاه و مقام تبیین منشأ الزامات اخلاقی است نه در مقام تبیین انگیزش عمل به آن و انگیزش اخلاقی زمانی مطرح می‌شود که کانت از احساس اخلاقی سخن به میان می‌آورد.

به این منظور، کانت احساس خاص احترام را مطرح می‌کند. با مطرح شدن این حس به مثابه انگیزش عمل اخلاقی پرسش‌های متعددی ظاهر می‌شود. چگونه احساس احترام می‌تواند قانون اخلاقی را بازنمایی کند، در حالی که قانون اخلاقی امری ابژکتیو است و قابل بازنمایی در احساسات سوژکتیو نیست؟ این پرسش فرع بر آن است که احترام به عنوان حس سوژکتیو نسبت به قانون اخلاقی به منزله امری ابژکتیو چه جایگاهی دارد. چه تفسیری از احترام ملازم با تعیین اراده است و چگونه احترام از مازاد قانون اخلاقی (یعنی فرمان سوپرایگو) به عنوان دیگری بزرگ ممانعت به عمل می‌آورد.

اگر بخواهیم این مفهوم را صرفاً باتوجه به مفاهیم فلسفی یا ادبی موجود تفسیر و توجیه کنیم، به چیزی بیش از تعاریف اسمی ناکارآمد، عقیم و نارسا دست نخواهیم یافت و، در نهایت، یا در دام تجربه‌انگاری روان‌شناختی خواهیم افتاد یا به تفسیر انتزاعی می‌پردازیم، اما هیچ‌یک نظر کانت را تأمین نخواهند کرد. به جای آن باید با سایر علوم یا گفتمان‌های موجود اتصال برقرار کرد تا پیش فرض‌های انکارشده، نادیده‌انگاشته شده و بازیافت شده خود را بروز دهند. از این رو، به نظر می‌رسد که معادل‌های مفهومی صدا، نگاه و خیرگی در لکان برابرهادهای مناسبی برای تبیین مفهومی احترام و نقش آن در قانون اخلاق کانتی باشد. برای فهم بهتر این مفهوم ابتدا سعی می‌کنیم از مفاهیم روان‌کاوانه مانند

^۱ مثلاً اینکه در انجام دادن کاری مانند کمک کردن به پدر پیر، اگر انگیزه ما پرسیده شود، نمی‌توان باتوجه به سیستم‌های اخلاقی رایج توضیح مناسب داد. نمی‌توان گفت که کمک به پدر مطابق امر مطلق است یا نمی‌توانیم بگوییم که «پدر، من برای ایجاد بیشترین خیر به شما کمک می‌کنم».

اضطراب کمک بگیریم تا، با توجه به مشابهت مفهومی اضطراب با مفهوم احترام، آن را بازسازی کنیم. سپس عناصر صدا، نگاه و خیرگی را به منظور تفسیر احترام به کار گیریم.

مشابهت مفهوم احترام با اضطراب

مفهوم اضطراب پیشاپیش حاکی از نوعی نگاه وجودی، سوژه‌محور و بیمارگون نسبت به جهان است که نحوه مواجهه سوژه را با جهان معین می‌کند. همچنین مفهوم اضطراب همانند مفهوم احترام، در نسبت با انگیزش یا راننده اخلاقی، حاکی از نوعی ارتباط میان دال و سوژه است. فاعل اخلاقی نسبت خود را با ابژه‌ای چون قانون اخلاقی به دو صورت تعیین می‌بخشد: یکی در نسبت با دال و دیگری در نسبت با سوژه. این نسبت با این پرسش تداوم می‌یابد که به جای اینکه سؤال کنیم شما (به مثابه فاعل پرسش) چه می‌خواهید^۱، با این پرسش مواجه می‌شویم که او از من چه می‌خواهد؟^۲

نکته مهم در تفکیک میان دو پرسش این است که به لحاظ فاعل پرسش، تمایزی میان دو پرسش وجود ندارد. بلکه پرسش اخیر به مفهوم این نیست که دیگری از من چه می‌خواهد، بلکه پرسشی نامعلوم است که مستقیماً به ایگو توجه می‌کند نه اینکه او (سوم شخص) چطور من را می‌خواهد.

بلکه او با توجه به جایگاهی که ایگو دارد چه می‌خواهد. (Lacan, 1962: 3-4)

قانون اخلاقی به مثابه دال به طور منفک از سوژه اخلاقی لحاظ نمی‌شود، بلکه قانون اخلاقی به مثابه دیگری بزرگ یا به مثابه سوپرایگو، با توجه به جایگاهی که سوژه اخلاقی دارد، از او چه می‌خواهد. بنابراین، او از من، با توجه به جایگاه ایگو، چه می‌خواهد هسته مرکزی اضطراب است. اگر او، بدون توجه به من، از من تقاضایی داشت، هیچ‌گاه سبب اضطراب نبود، بلکه ابژه‌ای بود قابل دسترسی. قانون اخلاقی هم اگر همچون اصول اخلاقی به مثابه ابژه صرف، یعنی بدون توجه به جایگاه سوژه و کسب این ابژه، عمل می‌کرد، متعلق احترام قرار نمی‌گرفت. بلکه قانون اخلاقی با توجه به سوژه اخلاقی از او چیزی می‌خواهد و این خواستن مبتنی بر سوژه آن را در جایگاه احساس خاصی قرار می‌دهد. قانون اخلاقی سوژه را به گونه‌ای متأثر می‌کند که به احساس بس یگانه و شکفت انگیزی منجر می‌شود که کانت آن را احترام^۳ می‌نامد (زو پانچیچ، ۱۳۹۹: ۱۸۷).

مفهوم احترام به مثابه احساسی خاص و تنها احساس برانگیزاننده که ناشی از قانون اخلاقی است در راستای تمایز مهم کانت میان امر قانونی و امر اخلاقی قرار دارد و امر اخلاقی نیز به پشتوانه نیت و عمل «تنها مطابق وظیفه» از امر قانونی متمایز می‌شود. قانون اخلاقی آخرین حلقه از حلقه‌های اخلاقی است که باید سوژه اخلاقی را متأثر سازد و وجه پاتولوژیک تأثر نیز تنها ناشی از قانون اخلاقی است، به خلاف تأثرات پاتولوژیکی که ناشی از قانون اخلاقی نیست. بنابراین، پیش یا پس از قانون اخلاقی، هیچ انگیزه دیگری نمی‌تواند اراده را موجب سازد.

¹ Che vuoi? What do you want?

² Que me veut-il? What does he want of me?

³ respect, achtung

اما پرسش مهم این است که، با توجه به تفکیک منشأ الزام از منشأ انگیزش، چگونه آنچه (در اینجا قانون اخلاقی به مثابه منشأ الزام) شایستگی آن را ندارد که اراده را برانگیزاند می تواند موجب انگیزش و مبدأ تحریکی اراده باشد؟ از نظر کانت، این مسئله برای عقل بشر مسئله ای لاینحل است (کانت، ۱۴۰۰: ۱۲۲). در عین حال، در وهله نخست، این انگیزه ها می توانند جنبه سلبی و پیشین به خود بگیرند و تمایلات و عناصر حسی غیر از قانون اخلاقی را طرد کنند. زیرا تنها قانون اخلاقی است که می تواند برانگیزاننده باشد. به تبع حذف و کنارگذاشتن عناصر حسی و تمایلات، سوژه احساس درد و رنج می کند و این تنها موردی است که می توان رابطه یک شناخت با لذت و الم را معلوم کرد (همان: ۱۲۳).

از این رو، در گسترش و کار بست مفاهیمی چون احترام، حیثیت و جهت آن بسیار اهمیت دارد. از یک سو احترام می تواند با احساسی سپین، تجربی و مقدم بر قانون اخلاقی باشد که در این حالت فاقد ارزش است اما اگر احساس احترام پس از قانون اخلاقی و متأثر از آن باشد، به این مفهوم که، با احترام ناشی از / به قانون اخلاقی، سایر انگیزه های رقیب طرد شود، ارزش پیشین خود را تثبیت می کند. بنابراین، در حالی که مطابق دیدگاه کانت تمام اعمال ما را قوه میل ایجاد و کنترل می کند و منشأ بازنمایی علی اعمال ماست، پس چگونه در مورد قانون اخلاقی این قضیه صادق نیست و هر انگیزه و تمایلی غیر از مفهوم خاصی از احساس احترام، آن هم به صورت پیشین، یکسره نفی می شود؟ به این معنا که چگونه آنچه ابژه بازنمایی نیست (احترام) می تواند منشأ بازنمایی اعمال واقع شود؟ زیرا منشأ بازنمایی اعمال ما منحصرأ در گرو میل و احساساتی است که یکسره پاتولوژیک اند.

راهی برای تبیین احساس احترام، در تقابل با سایر علت های بازنمایی کننده اعمال، مفهوم اضطراب به تعبیر لکانی آن است. اگرچه اساساً راه حل لکانی این مسئله با راه حل کانت متفاوت است، اما از نظر کانت این بازنمایی نوعی متفاوت از بازنمایی است که سوژه را برمی انگیزاند - ابژه رانه^۱ (انگیزش^۲) یعنی احترام صرفاً نوعی خاص از بازنمایی است که اتفاقاً، برخلاف سایر ابژه های میل^۳، غیر علی است. اما مطابق دیدگاه لکان، رانه فاقد ابژه و ارضانشدن است و صرفاً بر مسیر رانه منطبق می شود. وقتی مأموریتی را به کسی می سپارید، هدف بازگشت او نیست بلکه مسیری است که او باید طی کند. هدف راه طی شده است. اگر رانه بتواند بدون دستیابی به ارضای غایت بازتولید ارضا شود، به این دلیل است که هدف آن صرفاً این بازگشت به مدار است (Lacan, 1978: 179). اما ارضانشدن و ابژه داشتن، برخلاف آنچه برخی (زوپانچیچ، ۱۳۹۹: ۱۹۰) پنداشته اند، می توانند از یکدیگر منفک شوند. ارضا هم بدون ابژه ممکن است و هم به همراه ابژه. و آن جایی است که سوژه به نزدیکی ابژه می رسد، اگرچه نمی تواند کاملاً ابژه را تصاحب کند اما همچنان در مسیر ارضاست، زیرا ارضای رانه، همان گونه که لکان می گوید، بدون دستیابی به غایت بازتولید ارضا شود، منحصر در رسیدن به ابژه نیست. بنابراین، ابژه رانه ارضا به مثابه ارضاست (Miller, 1995: 313). برخلاف ابژه میل که در آن همواره ارضاشدگی و ابژه وابسته به یکدیگرند، در رانه این وابستگی وجود ندارد و سوژه بدون تصاحب ابژه می تواند ارضا شود.

¹ drive

² incentive-triebfeder

³ desire

ابژه احترام قابل‌بازنمایی است اما بازنمایی آن از سنخ غیاب چیزی است که بر سازنده سوژه بازنمایی است (زوپانچیچ، ۱۳۹۹: ۱۹۰) و آن فقدان خود سوژه است. پیش از آنکه سوژه قانون اخلاقی بتواند بازنمایی شود، فقدان روی می‌دهد و این فقدان و ازدست‌دادن متکی بر ازدست‌دادن خود سوژه است. سوژه‌ای که به تمامی بر خودش منطبق می‌شود هنوز سوژه نیست و همین که به سوژه تبدیل شد، دیگر بر خودش منطبق نمی‌شود (زوپانچیچ، ۱۳۹۹: ۱۹۱). اینکه سوژه به مثابه ابژه بتواند درباره خود بیندیشد منوط به ازدست‌دادن خود (سوژه) است. این فقدان و غیاب که بتواند منشأ بازنمایی قانون اخلاقی باشد، موجب می‌شود که سوژه احساس خاص احترام را تجربه کند. احساسی متکی بر فقدان جزء بر سازنده سوژه به مثابه سوژه. این فقدان فقدان بازنمایی مضاعف است. نه تنها سوژه قادر نیست قانون اخلاقی را به مثابه امر نومال بازنمایی کند، بلکه خود را هم نمی‌تواند بازنمایی کند. فقدان بازنمایی به فقدان سوژه می‌رسد و این فقدان مضاعف همان چیزی است که بر سازنده اضطراب است. اگر همه هنجارها هم‌پسته فقدان باشند، یعنی هم‌پسته آنچه این فقدان را برمی‌سازد (زیرا هنجارها وابسته به ایده فقدان اند و بعد ناگهان به نظر می‌رسد که فقدان وجود ندارد)، آنگاه اضطراب آغاز می‌شود (Lacan: 1692: 28). این فقدان در کانت به نظر می‌رسد که در دو سطح اتفاق می‌افتد. نخست، سطح ازدست‌دادگی خود سوژه و در نظر گرفتن خود به عنوان ابژه، که در این صورت ازدست‌دادگی سوژه سبب می‌شود که خودآیینی و اراده سوژه به چیزی منسوب شود که از دسترس خود سوژه خارج است، یعنی ابژه. و ابژه نیز توانایی اعمال خودآیینی را ندارد، مگر به نحو فنومنال. دوم، سطح فقدان دسترسی به سطح نومنال و جایگزینی سطح فنومنال به جای آن. و چون علتی برای برانگیختن اعمال ما به نحو علی وجود ندارد، سوژه صرفاً با ابژه روبه‌روست.

بنابراین، اعمال اخلاقی ما دارای علت نیستند بلکه فقدان این علت است که سبب می‌شود احساس احترام برانگیخته شود، احترام ناشی از نزدیکی به ابژه. اگر قانون اخلاقی اراده ما را به طور بی‌واسطه تعیین می‌بخشد، این بدان معناست که چیزی خودش را از زنجیره علیت جدا می‌سازد و شروع می‌کند به ایفای نقش ابژه. در نتیجه، مادام که از زنجیره علی جدا می‌ماند، احترام یا اضطراب را برمی‌انگیزد (زوپانچیچ، ۱۳۹۹: ۱۹۱-۱۹۲). پس، از آنجا که خود قانون اخلاقی نمی‌تواند علت و برانگیزاننده عمل به آن باشد، بلکه قانون اخلاقی صرفاً ابژه اراده است و این فقدان (علت) موجب ظهور احساس احترام می‌شود، در نتیجه احترام علت ندارد بلکه ابژه دارد و ابژه آن هم قانون اخلاقی است. از این رو، قانون اخلاق، هر چند مبدأ ایجاب‌کننده صورتی عمل از طریق عقل عملی محض و مبدأ ایجاب‌کننده مادی ولی فقط عینی ابژه‌های عمل خیر و شر است، اما حال مبدأ ایجاب‌کننده ذهنی یعنی انگیزه عمل نیز هست (کانت، ۱۴۰۰: ۱۲۷). این احساس پاتولوژیک نیست چون مقدم بر اخلاق نیست. در عین حال مبدأ تعیین‌بخش ذهنی است به نحوی که به دقت و تفکیک عقلی از قانون اخلاقی مادی متمایز است. بنابراین، احترام به قانون انگیزه‌ای برای اخلاق نیست، بلکه خود اخلاق است که به لحاظ ذهنی انگیزه تلقی شده است (کانت، ۱۴۰۰: ۲۷).

با وجود این، احترام احساسی مانند سایر احساسات در انسان نیست که دارای سویه پاتولوژیک و پسین باشد و همانند سایر احساسات بازنمایی شود. چون احساس اصلاً هیچ چیز را در ابژه مشخص نمی‌کند (کانت، ۱۳۹۹: ۱۰۰).

در بازنمایی‌های احساسی، بر اثر غلبه امر ابژکتیو بر سوژکتیو، سوژه متأثر می‌شود اما این تأثر به نحو غلبه ابژه بر سوژه نیست. همچنین به این معنا هم نیست که ابژه از مکانیسم بازنمایی حذف شود. اما اگر احساس به گونه‌ای باشد که، برخلاف احساسات رایج و سوژکتیو، جنبه ابژکتیو آن غلبه پیدا کند، به این مفهوم که بازنمایی بیشتر به سوی امر عینی تمایل پیدا کند، آنگاه احساس احترام نوع خاصی از احساس است که با بازنمایی ابژکتیو خود را نمایان می‌سازد، بازنمایی‌ای که نشان می‌دهد احساس به امر عینی و ابژکتیو نزدیک‌تر است تا امر سوژکتیو.

مفهوم لکانی اضطراب نیز همانند احترام احساس خاصی است که ارتباطی به فقدان ابژه ندارد، بلکه مربوط به حضور آن است. عدم وجود ابژه‌ها احساس نمی‌شود (Lacan, 1362: 36). از این جهت، احساس اضطراب و احترام احساساتی هستند ابژکتیو و نه سوژکتیو. پدیده اضطراب ظاهر شدن ناگهانی چیزی مخفی در چارچوب است و به همین دلیل نادرست است که بگوییم اضطراب ابژه ندارد (Lacan, 1362: 51). اضطراب و احترام جایی حوالی ابژه پرسه می‌زنند و، در مورد احترام، نزدیکی ابژه، جایی که ابژه تن به بازنمایی خود سوژه اخلاقی نمی‌دهد و از آن می‌گریزد. زیرا ابژه قانون اخلاقی قابل بازنمایی علی نیست، آن هم به دلیل فقدان، هم در طرف سوژه و هم در بازنمایی آن.

اگرچه اضطراب نشانه فقدان و نبود نیست، اما نشانه چیزی است که در سطحی دوگانه، مثل عقیم شدن حمایتی که این فقدان به عمل می‌آورد، درک شده است (Lacan, 1362: 36). همان فقدان مضاعف فقدان سوژه‌ای که بازنمایی‌کننده ابژه است. اگرچه سوژه خودآیین در مرحله و سطح قانون‌گذاری خودآیین است اما در هنگامه عمل مطابق آن به دیگری بزرگ توسل می‌جوید، دیگری بزرگ در مقام قانون. سوژه ناچار است خود را سرکوب کند تا قانون اخلاقی اقتدار خود را به مثابه دیگری بزرگ و همچنین به مثابه امر نومنال بر سوژه تحمیل کند. سوژه مضطرب نیز ما را به جایی می‌رساند که لکان آن را افسانه قانون اخلاقی می‌نامد، به این معنی که موضع استوار قانون اخلاقی باید در مسیر خودآیینی سوژه جست‌وجو شود... آنچه باید درک شود این است که قانون اخلاقی پیروی از قانون دیگری بزرگ است (Lacan, 1362: 105). اکنون قانون اخلاقی به مثابه دیگری بزرگ آماده بازنمایی به صورت ابژه است، جایی که احساس احترام از شکل نخست و اولیه خود و به شکل نوعی بازنمایی خاص مرتبط با فقدان خارج می‌شود و آماده است که آن را به مثابه نوعی آگاهی به دست آورد.

اگر بخواهیم به زبان پدیدارشناسانه سخن بگوییم، سوژه خود را از منظر سوم شخص و در مقابل قانون اخلاقی می‌یابد، چنان‌که دیگران را در برابر می‌بیند. اما برخلاف دیگران فشار وظیفه‌ای را در خود احساس می‌کند، فشاری که ناشی از احترام به قانون اخلاقی است، البته در مقام بازنمایی و نه در مقام تأثیرپذیری از آن، لحظه‌ای که سوژه قانون اخلاقی را به مثابه ابژه می‌یابد و از سوژگی بازمی‌ماند. سوژه از ابژه اخلاقی متأثر می‌شود اما نه به صورت پیشین بلکه همچون سوژه انتزاعی تحت تأثیر هیبت قانون اخلاقی قرار می‌گیرد.

بنابراین، قانون اخلاقی هر انسانی را ناگزیر سرافکننده می‌سازد. چیزی که تصور آن، به عنوان مبدأ ایجاب‌کننده اراده ما، ما را در ساخت آگاهی مان سرافکننده کند، تاجایی که خود امری ثبوتی و مبدأ ایجاب باشد، احترام ما را نسبت به

خودش برمی‌انگیزد (زوپانچیچ، ۱۳۹۹: ۱۲۷) و از آنجاکه این برانگیختگی پس از قانون اخلاقی و ناشی از خودآیینی است، می‌تواند سوژه را به‌نحو پاتولوژیک برانگیزاند. اما هنوز این پرسش باقی است که چگونه چیزی که ابژه بازنمایی به‌نحو علی نیست می‌تواند سوژه را حتی به‌نحو پاتولوژیک برانگیزاند. همانند تفسیر نخست احترام، در اینجا نیز کانت از تبیین‌ناپذیر بودن این نوع انگیزش سخن می‌گوید و صرفاً به این نکته اکتفا می‌کند که این تأثیر تصور معقول محض بر احساس برای عقل نظری کاملاً غیرقابل‌درک است (کانت، ۱۳۹۹: ۱۳۴). به‌رغم اصرار کانت بر پالوده بودن احساس احترام از احساسات پاتولوژیک، اما تعبیر صدا و نگاه قانون اخلاقی از سوی کانت و لرزه‌انداختن بر تن تبه‌کاران خود شاهدهی است بر پاتولوژیک بودن این تفسیر از احترام.

مطابق تفسیر لکانی از شکاف و فقدان در دیگری بزرگ، این نکته از تفسیر دوم از احترام به دست می‌آید که دیگری هم دچار نقصان و شکاف است.^۱ کانت از این طریق می‌خواهد همچنان از مطلق بودن قانون اخلاقی دفاع کند و شکافی را که همواره در دیگری بزرگ وجود دارد ترمیم کند و مطلق بودن آن را، با لرزه‌انداختن بر تن کسی که قانون اخلاقی را نقض می‌کند، به رخ بکشد. اکنون چگونه قانون اخلاقی که ناشی از خودآیینی اراده بود به قانونی تبدیل می‌شود که وجه ابژکتیو خود را بر سر سوژه می‌کوبد؟ چگونه سوژه مقهور نگاه ابژکتیو قانون اخلاقی می‌شود و سیطره قانون اخلاقی را بر خود پذیرا می‌شود؟ این سلطه‌ای که سوژه بر خودش و بر وجود طبیعی خودش احساس می‌کند دقیقاً قابلیت سوپرایگو است برای مجبورکردن سوژه به عمل کردن برخلاف رفاه و بهروزی‌اش، به چشم‌پوشی از علائق، نیازها و لذت‌ها و همه آنچه او را به جهان محسوس گره می‌زند (زوپانچیچ، ۱۳۹۹: ۲۰۴).

سوپرایگو و قانون اخلاقی

سوپرایگو یا همان قانون مضاعف ابژه بازنمایی قانون ناشی از غلبه دیگری بزرگ و ابژه نمادین آن است، به‌نحوی که گویی دیگری بزرگ (قانون اخلاقی) توپر و منسجم است و برخلاف سوژه هرگز به دنبال میل خود نیست. این تمایز میان قانون اخلاقی به‌منزله امر سوپرایکتیو - یعنی ناشی از خودآیینی اراده - و قانون اخلاقی به‌مثابه امر ابژکتیو - و ناشی از بازنمایی آگاهی - ریشه در دو تفسیر فوق از احساس احترام دارد. یکی مبتنی است بر احساسی که با تمام احساسات متفاوت و مبتنی بر امر پیشین است و تا نزدیکی ابژه پیشروی می‌کند اما نه تنها به ندا^۲ و نگاه ابژه نمی‌رسد بلکه تنها حوالی آن‌ها پرسه می‌زند. و دومی احساسی است که به سطح احساسات معمولی و عادی تقلیل داده می‌شود. زیرا اکنون، در مقام بازنمایی، صدا و نگاه ابژه را می‌بیند و می‌شنود و سپس مقهور هیبت قانون اخلاقی قرار می‌گیرد، تاجایی که با تصور نافرمانی از آن تن خطاکار به لرزه می‌افتد. این طنین‌انداز شدن قانون اخلاقی، که این چنین لرزه بر تن خاطی آن می‌اندازد، با مفهوم صدا درهم تنیده است، صدایی که هرچه بلندتر و رساتر باشد، دخالت قلمرو سوپرایگو به حوزه قانون نیز وسیع‌تر

^۱ همان‌گونه که پیش از این بیان شد، دیگری نیز دچار خلأ و ناتمامیت است و او نیز چون سوژه به دنبال میل دیگری است.

^۲ voice

است. آیا این صدا ناشی از دیگری بزرگ است یا اینکه شکل مضاعف آن یعنی سوپرایگوست و چه بسا درونی ترین و عمیق ترین ندای خودآیینی سوژه باشد که ناشی از شهود اخلاقی است و به سوژه فراخوان می دهد؟

ساختار صدا به طور کلی با ساختار گزاره، جمله یا حکم متفاوت است. در واقع، در ساختار صدا با نوعی فراخوان مواجه هستیم که در ابژه های مکتوب و نوشتاری فاقد آن هستیم، به گونه ای که ارتباط نزدیک صدا با وجدان راه هرگونه واسطه میان سوژه و قانون را از میان برمی دارد، برخلاف ساختار مکتوب که چنین ارتباطی لاقلاً مستلزم هم زمانی با وجدان و بی واسطگی نسبت به آن نیست. از این رو لکان، با تفکیک سوژه اظهارکننده^۱ و آنچه اظهار شده^۲ و در عین حال اهمیت و اولویت سوژه اظهارکننده، می گوید قانون اخلاقی دارای ساختار اظهار بدون گزاره است (Lacan, 1989: 59).

زیرا گزاره به پشتوانه سوژه و اظهار آن شکل می گیرد و حتی پیش از عمل سوژه اظهار نیز تثبیت نمی شود. در واقع، صدا شکل گفتاری گسترده ای است، استعاره ای^۳ است، که آن را با وجدان مرتبط می کند. اخلاق غالباً با صدا همراه بوده است و صدا، هم در استدلال عامیانه و هم در سنت بزرگ فلسفی، منبع راهنمایی در مورد مسائل اخلاقی بوده است. این صدا به قانون اخلاقی مربوط می شود، در مقابل قوانین مکتوب مثبت جامعه. صدا را «قانون نانوشته» حفظ می کند.

ما همچنین می توانیم در اینجا به طور خلاصه ببینیم که کانت آن را تقابل بین اخلاق و قانونمندی می نامد. این تقسیم بندی به درک خاصی از شکاف بین صدا و حرف بستگی دارد، جایی که اخلاق به عنوان موضوع صدا و قانونمندی به عنوان موضوع حرف در نظر گرفته می شود (Dolar, 2006: 83-85). از این منظر، صدا مسئول وظیفه محض و اخلاقی سوژه است در برابر قانونمندی ای که از عنصر واپسین اخلاقی «فقط به خاطر وظیفه» تهی است. با وجود این، هیچ قانونی بدون صدا وجود ندارد. اگر سوپرایگو مکمل قانون و جفت آن باشد، پس باید اضافه کنیم که جایگزین یا تفکیک بین این دو جامع نیست: صدای قانون اخلاقی، در حدفاصل هر دو، با هیچ کدام منطبق نیست. این درست است که صدا از دیگری بزرگ می آید، اما این دیگری بزرگ در درون است. صدای اخلاقی متعلق به سوژه نیست. این وظیفه سوژه نیست که بر آن مسلط شود یا آن را کنترل کند، اگرچه خودآیینی سوژه کاملاً به آن وابسته است (Dolar, 2006: 102). این جفت سوپرایگو و قانون به دشواری از یکدیگر قابل تفکیک اند، چون تمایز میان صداها برای سوژه دشوار است و همواره بخشی از صداها، که ناشی از قانون پدر است، همواره در سوژه باقی می ماند و این هم بسته دائمی قانون است. همان طور که کودک زمانی مجبور بود از والدین خود اطاعت کند، ایگو نیز تسلیم امر مطلق سوپرایگو می شود (Freud, 1973: 86).

این وجه مطلق، مشترک و، در عین حال، بی رحمانه سوپرایگو و قانون است، زیرا سوپرایگو نیز ممکن است در برابر ایگویی که در اختیار اوست خشن، ظالم و غیرقابل اغماض شود. بنابراین، امر مطلق کانت میراث مستقیم عقده ادیپ است (Freud, 1973: 86). از این رو، لکان می گوید که سوپرایگو قانون و، در عین حال، نابودی آن است (Lacan, 1988: 119).

¹ subject of the enunciation

² subject of the enunciated

³ idem

این مبنا نزد کانت چنان آشکار است که هر فاعل اخلاقی بدون تردید ندای عقل را می‌شنود و این صدا منشأ تجربی، پسین و زمینی ندارد، بلکه فراسویی است.

اگر صدای عقل خطاب به اراده این همه روشن، مقاومت‌ناپذیر و رسا برای عادی‌ترین افراد نبود، (بنیاد) اخلاق را یکسره برمی‌انداخت. طرفداران اخلاق نادرست تنها در صورتی می‌توانند به گمانه‌زنی‌های گیج‌کننده خود ادامه دهند که گوش‌های خود را به آن «صدای آسمانی» ببندند.
(Kant, 1993: 36)

این صدا به دستور خاصی از قوانین اخلاقی معطوف نیست. همچنین محتوای خاصی را نیز توصیه یا ممنوع نمی‌کند، بلکه همواره چیزی باقی می‌ماند که ابژه محض قانون اخلاقی قادر نیست آن را هضم کند یا به‌طور کامل به گوش فرادهد. از این رو،

اگر برای سقراط این صدا فقط او را از انجام اشتباه منصرف می‌کرد و از نظر روسو صدای الهی و طبیعی راهنما بود و به هر انسانی می‌گفت چگونه عمل کند، قطب‌نمایی که در هر موقعیتی باید به او گوش فرا دهد، صدای کانتی هیچ امری را فرمان نمی‌دهد و مانع آن نمی‌شود، نه توصیه می‌کند و نه بازدارنده است. این فقط صدایی است که به‌تنهایی یک چیز را می‌طلبد و به‌طور اجتناب‌ناپذیر تحمیل می‌کند: تسلیم اراده در برابر عقلانیت و صورت‌مندی قانون و امر مطلق.
(Dolar, 2006: 89-90)

در عین حال، صدا زمانی پرده از دستور ناب اخلاقی برمی‌دارد که دارای محتوای ایجابی باشد، در غیر این صورت هر لحظه در دام سوپرایگو گرفتار خواهد آمد. پس اگر صدای اخلاقی هسته اصلی امر اخلاقی و صدای دستور ناب باشد اما فاقد محتوای ایجابی باشد، در هسته اصلی دورشدن از امر اخلاقی و طفره‌رفتن از فراخوان است، البته به نام خود اخلاق. نام روان‌کاوانه این انحراف سوپرایگو است. سوپرایگو از یک صدا سرچشمه می‌گیرد و دارای صوت است (Dolar, 2006: 99). این صدا مجازی و نوعی توهم سوژه نیست بلکه چه‌بسا، برای تثبیت خود، خود را رساتر از حد معمول ظاهر می‌سازد. از این رو، لکان می‌گوید: سوپرایگو در امر درونی خود بیش از همه یک صدا و آواز واقعی است و هیچ قدرت دیگری جز صدای فریه‌بودن ندارد (Lacan, 1977: 684).

اما پیش از بیان ارتباط قانون اخلاقی با سوپرایگو، به‌مثابه سيطرة صدا، نگاه و خیرگی، لازم است نسبت میان سوژه اخلاقی و ابژه آن، یعنی قانون اخلاقی به‌مثابه بازنمایی آن، در نگاه لکان بررسی شود، همان‌گونه که کانت در تعبیر اخیر خود از کاربرد احترام به نگاه خیره و صدای قانون اخلاقی تمسک جست. ابژه قانون اخلاقی چنان نگاه خیره‌ای به سوژه می‌افکند که سوژه چاره‌ای جز بازنمایی آن در خود نمی‌بیند. میل سوژه همواره میل دیگری است، بازتابی است از خود که در دیگری نقش می‌بندد. میل دیگری را می‌بیند تا خود را ببیند و در آن خود را بازیابد. سوژه قانون اخلاقی را می‌بیند

و ندای آن را می شنود، از آن رو که تنها مکانی است که می تواند خود را به طور نمادین در آن بازیابد و قادر به بازنمایی آن شود. به علاوه، مفهوم صدا نیز در اینجا به مثابه دیگری فرض می شود. در واقع، صدا عنصری است که سوژه و دیگری را به هم گره می زند، بدون اینکه به هیچ کدام تعلق داشته باشد، همان طور که پیوند بین آن ها را ایجاد کرده است، بدون اینکه بخشی از آن ها باشد. می توان گفت که سوژه و دیگری در فقدان مشترکشان، که توسط صدا تجسم می یابد، منطبق هستند و می توان «اظهار ناب» را سررشته ای در نظر گرفت که جنبه های زبانی و اخلاقی صدا را به هم پیوند می دهد (Dolar, 2006: 99).

مفهوم دیدن یا چشم^۱ و خیرگی^۲ در لکان با تأثیر از پدیدارشناسی ادراک مرلوپونتی صورت بندی شده است و نحوه ادراک سوژه را باتوجه به الگوی پدیدارشناسی دیداری تبیین می کند. پدیدارشناسی ما را به تنظیم فرم باز می گرداند، که نه تنها توسط چشم سوژه، بلکه توسط انتظارات، حرکت، دریافت، عواطف عضلانی و فطری او اداره می شود (Lacan, 1973: 71). ادراکی که بیش از همه بر بدن و حس استوار است، احساسی مانند دیدن و شنیدن. بدن من جایگاه یا بلکه همان فعلیت پدیدار بیان است و، در آن، تجارت دیداری و شنیداری یکی در بطن دیگری قرار دارند و ارزش بیانی آن ها زمینه وحدت توصیفی پیشین جهان مدرک است و، از طریق آن، بیان شفاهی و معنای عقلی وقوع می یابد (Merleau-Ponty, 1962: 235) از نظر لکان، ادراک دیدن یا نگاه فقط در قالب اتفاقی عجیب به ما ارائه می شود، نمادی از آنچه در افق می یابیم، به عنوان محور تجربه ما، یعنی فقدانی که اضطراب اختگی را تشکیل می دهد. خیرگی و نگاه، این هر دو برای ما شکافی است که در آن رانه در سطح نقطه کور (اسکوپیک)^۳ آشکار می شود (Lacan, 1973: 73). دیدن به مفهوم روان کاوانه صرفاً جایگاهی است که سوژه با ابژه روبه رو می شود و سخن خود را در دهان ابژه می گذارد. به عبارتی، سوژه فقط برای دیده شدن خود در افق دیگری است که میل به دیگری دارد. مشاهده گری سوژه از این چشم انداز مورد توجه است و نگاهی دوسویه به ابژه می اندازد. نخست از آن جهت که خود را در ابژه بازتاباند و در مرحله بعد تصویر و بازنمایی ای از خود، باتوجه به میل ابژه، دریافت کند. در سوی مقابل، ابژه نیز پاسخی به نگاه سوژه می دهد و خیره به او می نگرد. دریافت خیرگی از سوی ابژه پاسخی است به چشم داشت سوژه از دیگری. سوژه می نگرد و، در پاسخ، نگاه خیره ابژه را دریافت می کند. به رغم آنکه سوژه با ابژه آشکار چشم به ابژه بیرونی معطوف می شود، در عین حال، بازتاب خیرگی ابژه به واسطه ابژه خیرگی نامکشوف و نامعلوم است. میلی معماگون و درک ناشده در دیگری حضور دارد که سوژه همواره به دور آن می چرخد. بنابراین، مکانیسم ادراک دیداری، به پشتوانه این تمایز، میل سوژه را به مثابه امر خودآگاه معطوف به میل دیگری به مثابه امری ناخودآگاه قلمداد می کند. به رغم حضور تمام ابژه های جهان من، غیابی شکل دهنده کمین کرده

¹ eye

² gaze

³ لکان استدلال می کند که هدف یک انگیزه رسیدن به یک هدف نیست، بلکه در عوض دنبال کردن راهی برای حلقه زدن به دور یک هدف است. او چهار رانه جزئی را شناسایی می کند: رانه دهانی، رانه مقعدی، رانه اسکوپیک و رانه فراخوانی. در ابتدایی ترین شکل خود، این رانه ها عبارت اند از: رانه مکیدن، رانه دفع مدفوع، رانه دیدن و رانه شنیدن. رانه دیدن فضایی انتزاعی است که میان سوژه (چشم) و ابژه (نگاه خیره) قرار می گیرد. سوژه به طور ناخودآگاه تصور می کند که همواره باقی مانده ای از جانب ابژه هست که او قادر نیست آن را رؤیت کند و از دید او پنهان شده است.

است که به وسیله میل دیگری جان می‌گیرد و به حرکت در می‌آید. در این افق مرئی، چیزی ذاتاً درک‌ناشدنی و مهارناشدنی وجود دارد. نگاه خیره به‌رغم آنکه ظهور اشیا را در دل دامنه قابلیت رؤیت ممکن می‌سازد، خودش فهم‌ناپذیر و در معرض نقطه کوری ازلی باقی می‌ماند (Lacan, 1973: 83). زمینه‌ای که امکان آگاهی را به پشتوانه ناخودآگاه فراهم می‌کند، در عین حال، خودش امری نادیدنی است و به مثابه میزانشن و صحنه نمایش عمل می‌کند. این صحنه نمایش است که امکان پدیدارهای بدنمند ابژه‌ها را فراهم می‌کند و تماشاگر پیشاپیش درون این صحنه نمایش را نگاه می‌کند. بدون ایجاد صحنه، درک بصری و دیداری ابژه‌های اجرا ممکن نخواهند شد. بنابراین، نقطه کور دقیقاً آن چیزی است که آگاهی نمی‌بیند. همان چیزی که به آگاهی امکان دیدن می‌دهد پیوندش با هستی است، جسمانیت آن است، جهات وجودی است که جهان با آن مرئی می‌شود، تنی است که ابژه از دل آن بیرون می‌آید (Merleau-Ponty, 1968: 248).

اما این استعاره و ساختار ادراک حسی چگونه خود را در اخلاق کانت بازمی‌یابد؟ استعاره نگاه خود را در مفهوم وجدان نزد کانت جایابی می‌کند. از نظر کانت، هر انسانی وجدانی دارد و خود را تحت نظر و مشاهده یک قاضی درونی می‌یابد. انسانی که توسط عقل خویش التزام می‌یابد خود را به‌سان کسی می‌بیند که گویی به فرمان شخصی دیگر به اجرای آن التزام یافته است (کانت آ، ۱۳۹۹: ۱۰۵). این نگاه از بیرون راه را برای قانون سوپرایگویی هموار می‌کند، ابژه قانون اخلاقی برون‌ایستا که بر سوژه حکمرانی می‌کند. اما استعاره خیرگی در جانب قانون اخلاقی است که از زاویه خود به سوژه معطوف است.

سوژه‌ای که این‌گونه به وسیله قانون اخلاقی می‌خکوب می‌شود و نگاهش لریزه بر اندام هر خطاکار می‌اندازد، با بازتاب خیرگی، ظرفیت یک قانون به شکل سوپرایگو را پیدا می‌کند. سوژه خودآیین در برابر خود ابژه قانون اخلاقی را می‌یابد و بلافاصله، با معطوف شدن به سوی قانون، نگاه خیره آن را بازنمایی می‌کند. تاجایی که سوژه به قانون نگاه می‌کند به میل خود وفادار است اما، به محض انعکاس قانون و نگاه خیره آن، سوژه فریب می‌خورد و ابژه نگاه و میل سوژه را خنثی می‌کند. سوژه میل دارد که از زاویه دیگری خودآیینی خود را بازنمایی کند اما اکنون با ابژه سرسخت قانون اخلاقی مواجه است، قانونی که با خیرگی به او می‌نگرد و احساس احترام او را برمی‌انگیزد. به علاوه، خیرگی قانون اخلاقی فانتزی‌ای را خلق می‌کند که سوژه خود را در آن گرفتار می‌بیند. این فانتزی واقعیتی نمادین را شکل می‌دهد که سوژه را از خودآیینی اولیه دور می‌کند، تا آنجا که سوژه گمان می‌کند دیگری دیگری یا، به عبارت دیگر، علت وجود ندارد. این معرفی صدا و نگاه خیره (دو ابژه لکانی تمام‌عیار) نتیجه ترفند و تدبیری است که قصد پرکردن سوراخی در دیگری (قانون) را دارد، آن‌هم از راه تکمیل دیگری با ابژه‌ای که فاقدش است (زوپانچیچ، ۱۳۹۹: ۱۹۵). اما به محض آنکه سوژه عدم انسجام و شکاف در دیگری را دریافت، آنگاه قانون اخلاقی صرفاً به‌گونه قانون معطوف به نگاه و نه به خیرگی، که شأن قانون سوپرایگوست، بازنمایی می‌شود. بنابراین، تاجایی که نگاه تلاش می‌کند خود را به مثابه سوژه اخلاقی بازنمایی کند، از گزند خیرگی ابژه دور می‌ماند. اما اگر سوژه از وفاداری به میل خود دست کشید، آنگاه این فرصت را به قانون اخلاقی داده است که، در نقش سوپرایگو، میل دیگری بزرگ و خواست آن را جایگزین میل خود کند.

اکنون به نقش احترام درمقابلِ ابژه قانون اخلاقی بازگردیم، به گونه‌ای که نگاه خیره‌ابژه به سوژه اخلاقی تن هر خطاکاری را می‌لرزاند. همان‌گونه که پیش از این بیان شد، کانت میان دو تفسیر از احترام تمایز قائل شد. تفسیری که احترام را به مثابه اخلاق‌مندی و مترادف با آن تلقی می‌کرد و تفسیر دوم که در بردارنده بازنمایی قانون اخلاقی است و سوژه از بیرون به ابژه نگاه می‌افکند و خود را درمقابلِ آن می‌یابد. در صورت اخیر، قانون اخلاقی همان امر نامشروطی است که سوژه خود را منفعل محض و فارغ از پاتوس^۱ در برابر آن می‌بیند. تفسیری رایج که هر مفسری از اخلاق کانت بلافاصله آن را برداشت می‌کند، در حالی که این قانون مبتنی بر بازنمایی در آگاهی و به مثابه امر نمادین آشکار می‌شود. اما باتوجه به پرتوه نخست از احترام، سوژه اخلاقی، بر اثر غیاب و فقدان خود به مثابه علت، تنها به ابژه چنگ می‌اندازد و احساسی ابژکتیو سوژه را در برمی‌گیرد، احساسی که، بر اثر فقدان سوژه، احترام به قانون اخلاقی را برمی‌انگیزد و محرک غیرعلی و ابژکتیو قلمداد می‌گردد و، در نهایت، اراده سوژه را متعین می‌سازد.

مطابق تفسیر دوم از احترام، مشابهت امر والا با اخلاق در این است که هر دو حس احترام را برمی‌انگیزند. کانت در مشاهدات بیان می‌کند که کیفیات امر والا برانگیزاننده احترام‌اند (Kant, 2012: 18). به علاوه، احترام پیوندی ناگسستنی از امر والا نزد کانت دارد، به گونه‌ای که مشابهتی میان آسمان پرستاره بالای سر و قانون اخلاقی درون، میان امر زیبا و اخلاق وجود دارد (کانت، ۱۴۰۰: ۲۶۲). این مشابهت نخستین مشابهتی است که در سویه سوپرایگو ظهور می‌کند. سوژه با مواجه شدن با امر والا، نظیر اقیانوس خروشان و پرتلاطم، نخستین تجربه خود را از سوپرایگو دریافت می‌کند و آن هیبتش را به مثابه چیزی بیرون از خود نشان می‌دهد و سوژه را وادار به احساسی خاص می‌کند، احساسی که منشأ آن طبیعت و قابل توقع از همگان و، در نتیجه، پیشین است. سوژه مشابهتی میان نیروی این امر والا و سوپرایگو به منزله قانون اخلاقی کشف می‌کند و، به واسطه تجربه هولناک ناشی از طبیعت، برای سوژه به سان نوعی تجسم یافتگی سوپرایگوی ظالم و افسارگسیخته و تهدیدکننده به نظر می‌رسد. به گونه‌ای که این تجسم یافتگی در بیرون روی دیگر یا واقعی قانون اخلاقی است. نیروی ویرانگر بالای سرم به آسانی نیروی ویرانگری را در درونم برمی‌انگیزد (زوپانچیچ، ۱۳۹۹: ۲۰۵). بنابراین، مشابهت امر والا با اخلاق، صرفاً از جهت کشف سوپرایگو و مواجهه با امر والا است که نیروی بیرون نیروی درون را برمی‌انگیزاند و ابهت خود را به رخ سوژه می‌کشد، همچنان که نگاه خیره‌ابژه قانون اخلاقی سوژه را مسحور خود می‌کند و او را به دام می‌اندازد. سوپرایگو آن بیرون ایستاده است و سوژه آن را از نقطه امن و از پنجره خود مشاهده می‌کند. حتی خودش را در حال مطیع قانون بودن تماشا می‌کند - این امر که خودش را در حال ترسانده شدن و تحقیر شدن به دست آن تماشا می‌کند (همان: ۲۰۸).

^۱ واژه‌ای که کانت در آلمانی به کار می‌برد «Phatologisch» و معادل واژه انگلیسی «Phatological» و به معنای آسیب‌شناسی است. اما کانت این معنا از پاتوس را اراده نمی‌کند بلکه منظور کانت از این واژه وابستگی اراده به احساس است (کانت، ۱۴۰۰: ۳۴؛ زوپانچیچ، ۱۳۹۸: ۱۲۳).

در عین حال، مفهوم احترام به مثابه اخلاقمندی از چنگ قانون به مثابه سوپرایگو می‌گریزد و، فارغ از خیرگی، اراده را موجب می‌سازد، به گونه‌ای که، در این تعبیر از احترام، قانون در آن سوی سوژه نیست تا با خیرگی به سوژه بنگرد و، همچون اصول اخلاقی محض، لخت و ساکن فرمان‌های خود را به گونه دگرآینانه به سوژه القا کند. اما این تمایز میان قانون اخلاقی به منزله قانون ناشی از خودآیینی اراده و قانون اخلاقی ناشی از فرمان سوپرایگو از کجا ناشی می‌شود؟ آیا هر قانونی به منزله سوپرایگو عمل می‌کند؟ آیا سوژه اخلاقی صرفاً در لحظه قانون‌گذاری به صورت خودآیین عمل می‌کند و در تبعیت از آن قانون به شکل دگرآیین عمل می‌کند؟ تفاوت قانون اخلاقی و سوپرایگو در کمینه‌سازی و بیشینه‌سازی صدا و همچنین در اظهار آن است.

تفاوت بین صدای اظهار ناب و صدای فریه است. به علاوه، صدای فریه همیشه با رهنمودهایی می‌آید، اما این‌ها را فقط می‌توان به صدا سپرد. هرچه بیشتر تلاش کنیم به آن عمل کنیم، شکاف بیشتر می‌شود. این صدایی است که همیشه سوژه را به گناه تقلیل می‌دهد و هرچه گناهکارتر باشیم، در یک فرآیند خودران، گناهکارتر خواهیم شد. ما حتی از سرزنش‌های خود و شکست‌هایمان لذت می‌بریم. این جنبه ناپسند سوپرایگو است: بی‌طرفی بدخواهانه آن نسبت به سعادت سوژه. به تعبیر کانتی، صدای سوپرایگو صدای عقل نیست، بلکه صدای عقل است که از جا کنده است. سوپرایگو قانون اخلاقی نیست. (Dolar, 2006: 99)

به علاوه، کانت، علاوه بر تمایز قانون اخلاقی و الگوی قانون اخلاقی، تمایز دیگری را نیز بیان می‌کند: تمایز میان کیفیت عمل و نوع عمل. الگوی قانون حاضر و آماده آنجاست، فرمی است برای سوپرایگو و دلخواه آن. در حالی که قانون اخلاقی به چگونه عمل کردن معطوف است نه به چه چیزی عمل کردن. به عبارتی، متعلق عمل را برای سوژه مشخص نمی‌کند، بلکه ماکسیم عمل و نحوه عمل را مشخص می‌کند. آنچه به وظیفه‌مندی عمل مربوط می‌شود، از روی وظیفه بودن و فقط به خاطر وظیفه بودن کیفیتی است که چگونگی عمل را تعیین می‌کند و نه چه عملی را. اگرچه کارکرد الگوی قانون اخلاقی در بازنمایی آگاهی اخلاقی به مثابه قانون از پیش حاضر و آماده بیهوده نیست بلکه، مطابق با تفسیر لکان از دیده‌شدن ابژه و بازنمایی آن در ادراک، سوژه به چیزی نیازمند است که نگاه آن را به سوی خود جلب کند. در واقع، ابژه داده‌شده برای دیده‌شدن به نقطه‌ای متمرکز نیاز دارد که سوژه را به خود معطوف کند.

لکان شرط بازنمایی را، در کنار نگاه و خیرگی، در مفهوم لگه^۱ قرار می‌دهد. لکه شرط دیداری ظهور ابژه در ادراک آگاهی است، مفهومی که سوژه را ترغیب می‌کند تا به این ابژه خاص و نه ابژه دیگر معطوف شود. آنچه مایه تمایز این ابژه از دیگر ابژه‌ها می‌شود این واقعیت است که ابژه مورد نظر ما نمی‌تواند کانون موضوعی توجه را اشغال و از آن خود کند، با این همه در قاب‌بندی نامرئی‌ای که کل سطح هوشیاری موضوعی را پدید می‌آورد فعال باقی می‌ماند (بوتبی، ۱۳۹۹:۳۸۷). از این رو، از نظر لکان، لکه شرط پیش‌وجودی برای دیده‌شدن به واسطه یک ابژه برای دیده‌شدن است

¹ spot

(Lacan, 1973: 75). الگوی اخلاقی همان نقش لکه را در بازنمایی ابژه نزد لکان ایفا می‌کند و به همان اندازه که در بازنمایی ضروری است به حال قانون اخلاقی مضر است زیرا تنها الگوی قانون اخلاقی است که پتانسیل تبدیل شدن به سوپرایگو را دارد.

الگوی قانون اخلاقی پوشش و نقاب قانون اخلاق است که در راستای نمادین شدن به شکل دگرآیین ظهور پیدا می‌کند از این جهت سوپرایگو منشأ خواست‌های دگرآیین است، دیگری بزرگ و نمادین که به طور ضمنی و غیرمستقیم در پی فریب سوژه و جازدن خود به جای خودآیینی است. از این رو، بسیاری از مفسران اخلاق کانت اساساً اخلاق کانت را چنان انتزاعی و مبتنی بر اصول اخلاقی می‌دانند که گویی قانون حاضر و آماده به شکل کاملاً صوری، بدون توجه به محتوای قانون، سوژه را مورد خطاب قرار می‌دهد. این فریب و نقاب بر چهره ابژه قانون اخلاقی یا همان الگوی قانون اخلاقی با مداخله نگاه خیره به ابژه‌ای بدل می‌شود که خواست خودآیین سوژه نیست. درست همان گونه که نگاه به صفحه‌ای پرنور چشم بیننده را کور می‌کند و چون سوژه نزد لکان اساساً مرکز زوده است، مرکز واحدی برای بازنمایی ابژه نزد سوژه، جز با توجه به دیگری، وجود ندارد. میل ما همواره میل دیگری است، میل ابژه‌ای است که با خیرگی به ما می‌نگردد و تقاضا و خواست‌های خود را جایگزین خواست سوژه می‌کند. آگاهی در توهم دیدن خود در حال دیدن خود اساس خود را در ساختار درون-بیرون^۱ خیرگی می‌یابد (Lacan, 1973: 80). پس، قانون اخلاقی مبتنی بر اراده خودآیین چگونه تحقق می‌یابد به نحوی که تهی از خواست‌های دگرآیین قانون سوپرایگوست؟

پاسخ لکان به این پرسش مبتنی بر وجه معمایی قانون اخلاقی است. قانون اخلاقی همچون الگوی قانون بیرون حاضر و آماده نیست که خود را تسلیم سوژه کند و بتواند با نگاه خیره خود خواست‌های معطوف به خود را جایگزین خواست سوژه کند. نهایتاً الگو نیمی از قانون است و به واسطه خودآیینی سوژه در عرصه عمل به قانون تبدیل می‌شود. قانون اخلاقی نه قانونی است که می‌گوید این را می‌خواهم و نه قانونی است که هیچ نمی‌خواهد. قانون اخلاقی دارای ساختار اظهار بدون گزاره است. قانون اخلاقی ساختار معما یا سروش غیبی دارد (زوپانچیچ، ۱۳۹۹: ۲۱۵). سوژه پیش از آنکه ماکسیم خود را مطابق با قانون کلی طبیعت بیابد هنوز به قانون دست نیافته است. نه قانونی پیشاپیش وجود دارد و نه اینکه هیچ قانونی وجود ندارد، بلکه قانون اخلاقی در اینجا به منزله دیگری بزرگ است که فارغ از گرایش‌های دگرآیین باید حدس زده شود.

از نظر زوپانچیچ قانون اخلاقی به دو صورت به خلق دیگری بزرگ یعنی قانون فائق می‌آید. نخست آنکه، پیش از اینکه آدمی وارد عمل شود، به دنبال میل دیگری بزرگ برود و سر در آورد که میل دیگری چیست. و دوم آنکه، سوژه فقط با عملش آنچه دیگری (قانون) می‌خواهد می‌آفریند (زوپانچیچ، ۱۳۹۹: ۲۱۵). در مورد اول سوژه مردد است میان میل دیگری، اینکه از او چه می‌خواهد و درعین حال این قضیه فرع بر این است که از نظر سوژه دیگری بزرگ وجود ندارد. به این معنا که بازنمایی قانون اخلاقی بر امری خودآیین مبتنی است نه دگرآیین. این نیز درست است که از سویی میل ما

¹ inside-out

همواره میل دیگری است اما نهایتاً باید به میل خود وفادار بود و این نقطه‌ای است که به‌رغم اصالت میل سوژه، در عمل مطابق میل دیگری از هزینه آزادی و انتخاب خود می‌کاهد و آن را گردن دیگری می‌اندازد تا به جای او انتخاب کند و هزینه عدم اتکا به میل خود را سرشکن کند. در این تصویر از قانون اخلاقی، میل سوژه و میل دیگری بزرگ در مقابل یکدیگر و در تقابل با یکدیگر هستند و یکی به سود دیگری تصرف می‌شود. اما در تصویر دوم، پیش از عمل، اساساً قانونی از پیش موجود وجود ندارد که یکی به سود دیگری تصرف شود، بلکه قانون اخلاقی سوژه دیگر عمل سوژه است و برعکس، همان قانون نیم‌گفته که با عمل زمانمند سوژه به ابژه نازمانمند و فراسوبژکتیو تبدیل می‌شود. جزء دیگر نیم‌قانون^۱ یعنی عمل سوژه مبتنی بر خود سوژه صرف نیست، یعنی سوژه قانون را با جزیی از خودش تکمیل نمی‌کند، یعنی نیمی از خود و نیمی از عمل، بلکه نقطه برخورد میان قانون و سوژه نسبت به هر دو برون-درونی^۲ است (زوپانچیچ، ۱۳۹۹: ۲۱۷). سوژه رویه دیگر قانون اخلاقی و پیوسته و متصل به آن است، همچنان که قانون اخلاقی رویه دیگر سوژه است. این پیوستگی و هم‌بستگی موبیوس‌وار سوژه و امر اخلاقی، بدون تفکیک جایگاه یکی از دیگری، اخلاق‌مندی را در جایگاهی و رای جایگاه سوپرایگو قرار می‌دهد. جایگاه سوپرایگو به‌مثابه فرمان و قانون محض اخلاقی و مبتنی بر خواست‌های دیگری بزرگ نقطه‌ای که خیر را اتفاقاً از درون قلمرو و شر برمی‌سازد.

بنابراین، تناسب میان قانون اخلاقی و اراده یا خودآیینی سوژه به‌واسطه عمل و نقطه برخورد عمل سوژه با قانون اخلاقی رخ می‌دهد و همچون نوار موبیوس برون-درونی است و همین نقطه برسازنده خیر اعلی است. با توجه به اینکه میان ابژه‌های عملی محض و اراده تمایز وجود دارد، یگانه ابژه‌های عقل عملی ابژه‌های امر خیر و شر هستند (کانت، ۱۴۰۰: ۹۸). از این رو، توجه به امر خیر و امر شر جایگاه سوژه و عمل اخلاقی و قانون اخلاقی را مشخص می‌کند.

نتیجه‌گیری

احترام به قانون اخلاقی صرفاً احساسی اخلاقی مانند سایر احساسات نیست و با مفهوم فقدان و اضطراب گره خورده است که بنیان فهم آن ناشی از چشم‌داشت، میل و توقع دیگری به‌مثابه خواست ایگو است. میل ایگو یا میل دیگری به‌تنهایی سبب اضطراب نیست، بلکه بازتولید میل دیگری به‌واسطه ایگو است که موجب اضطراب می‌شود. چنین حدسی از خواست دیگری، با توجه به ابژه قانون اخلاقی، موجب برانگیختن احساس خاص احترام می‌شود. احترام نیز مانند اضطراب بر ازدست‌دادگی و فقدان مشخص سوژه استوار است اما، برخلاف اضطراب، از جنس رانه نیست بلکه با نوعی بازنمایی غیرعلی سروکار دارد و از جنس میل است، یعنی، برخلاف اضطراب، قابل‌بازنمایی یا همان ارضاشدگی است. چه بسا احترام اساساً دارای علت نیست بلکه متعلق به ابژه یا قانون اخلاقی است و هیچ فاصله‌ای میان احترام و قانون اخلاقی از این حیث نیست. این نگاه ابژکتیو به احترام وجه عینی، یعنی خواست دیگری، را بر سوژه مسلط می‌سازد و این با خودآیینی سوژه سازگار نیست.

¹ half-low

² estimate

این نوع بازنمایی ابژکتیو به کمک مفهوم نگاه و خیرگی در لکان قابل تبیین است، به گونه‌ای که خواست دیگری بزرگ در خودآیینی اراده به نحو غیرعلی نقش دارد. سوژه برای بازیابی خودآیینی خویش ناگزیر محتاج دریافت میل خود در دیگری بزرگ است و این درخواست بازتابی توسط ابژه قانون اخلاقی صورت می‌پذیرد. پس نگاه معطوف به خود را به واسطه بازتاب خیرگی ابژه دریافت می‌کند. این چشمداشت (نگاه) سوژه به میل دیگری بزرگ (خیرگی) به غلبه رویکرد دگرآیینانه دیگری بزرگ، از جمله سوپرایگو، منجر می‌شود. برای حل این معضل سوژه هیچ‌گاه پیشاپیش میل دیگری بزرگ را نمی‌داند بلکه به طور معمای همواره باید آن را حدس بزند. این نقطه تلاقی میان سوژه و ابژه نیز به واسطه عمل صورت می‌پذیرد و شکاف میان آن‌ها را پر می‌کند. در واقع، عمل اخلاقی راه غلبه و تسلط سوپرایگو بر سوژه را مسدود می‌کند. افزون بر اینکه، قانون نیم‌گفته است و نیمی دیگر از آن به واسطه عمل سوژه، آن هم به طور معمای و حدس سوژه، بر ساخته می‌شود و این سوژه پس از عمل دگرگون می‌شود و سوژه پیش از عمل نیست. خود این نیم‌قانون، به مثابه متعلق نگاه، فریاد سوژه را به مثابه نحوی می‌شنود و فربگی صدا را مهار می‌کند. با این تفسیر، سوپرایگو مجال خودنمایی را از دست می‌دهد. بنابراین، قانون اخلاقی کانت با این تفسیر به سوپرایگو فروکاسته نمی‌شود و هیبت احترام مخصوص قانون اخلاقی تلقی می‌شود.

References

- Boothby, Richard (2021), *Freud as Philosopher*, Translated by Soheil Sommi, Tehran: Qoqnoos (In Persian)
- Dolar, Meladin (2006), *A Voice and Nothing more*, MIT Press
- Freud, Sigmund (1973–86), *The Pelican Freud Library* (15 vols), Harmondsworth: Penguin
- Jacques, Lacan (1989), *he subversion of the subject and the Dialectic of Desire in the Freudian Unconscious, in ecrits: A selection*, Routledge
- Jacques-Alain Miller (1995), *On Perversion*, in Reading Seminars I and II: Return to Freud, Albany, NY: SUNY Press
- Kant, Immanuel (1399a), *The Metaphysics of Morals*, Translated by Manouchehr Sanei Darrehbidi, Tehran: Naghs-o Negar (In Persian)
- Kant, Immanuel (1399b), *Critique of Judgement*, Translated by Abdolkarim Rashidian, Tehran: Nashr-e Ney (In Persian)
- Kant, Immanuel (2012) *Observations on the Feeling of the Beautiful and Sublime and Other Writings*, Edited by Patrick Frierson & Paul Guyer, Cambridge University Press
- Kant, Immanuel (2022), *Critique of Practical Reason*, Translated by Inshallah Rahmati, Tehran: Sophia (In Persian)

- Lacan, Jacque (1962), *Seminar X*, Unpublished
- Lacan, Jacque (1988), *Seminar of Jacques Lacan, Book I, Freuds Papers on Technique*, translated by John Forrester, Norton and Company
- Lacan, Jacque, (1977), *Écrits: A Selection*, Translated by Alan Sherdian, NewYork: Norton
- Lacan, Jacues (1973), *Four Fundamental Concepts of Psychoanalysis*, Translated by Alan Sheridan, Norton & Company, London.
- Ponry, Merlreau (1968), *The Visible and the Invisible*, Translated by Alphonso Lingis, Northwestern University Press
- Stokcer, Michael (1976), "The Schizophrenia of Modern Ethical Theories," in *Journal of Philosophy* 73 (14): 453-466
- Zupančič, Alenka (2021), *Ethics of the real: Kant, Lacan*, Translated by Ali Hassan Zadeh, Tehran: Agah (In Persian)
- Zupančič, Alenka (2021), *The Shortest Shadow*, Translated by Saleh Najafi & Ali Abbas Beygi, Tehran: Hermes (In Persian)